

ابتنای مقاومت مردم فلسطین بر حق تعیین سرنوشت و تعهدات جامعه بین‌المللی در قبال آن

توکل حبیب‌زاده^۱

چکیده

مردم فلسطین طی بیش از نیم قرن گذشته از حق تعیین سرنوشت خود محروم بوده‌اند و تحت اشغال نظامی در اسفناکترین وضعیت انسانی زندگی می‌کنند. هیچ‌یک از تلاش‌های به‌عمل آمده در جهت استقلال و آزادی مردم فلسطین نتیجه نداشته است. به‌رغم آنکه کشورهای غربی مقاومت و مبارزات این مردم را اقدامات تروریستی تلقی می‌کنند، اسناد مختلف بین‌المللی، اعم از اسناد حقوق بشری و قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد، حق تعیین سرنوشت را در بعد خارجی آن، یعنی حق استقلال و تشکیل دولت در مورد ملل تحت استعمار و سلطه بیگانه، به‌ویژه ملت فلسطین، به رسمیت شناخته‌اند. در نتیجه حق این مردم در مقاومت و مبارزه با همه ابزارها و شیوه‌های ضروری برای کسب استقلال، مطابق اصول منشور ملل متحد، مشروع است. به‌علاوه، با توجه به اینکه حق تعیین سرنوشت امروزه حقی عام‌الشمول (ارگامنس) و حتی در زمره قواعد آمره است، مبارزات مردم فلسطین طبق اصول حقوق بین‌الملل نه تنها مشروعیت دارد، بلکه کمک‌های معنوی و مادی کشورهای دیگر به این مبارزات در اسناد متعدد بین‌المللی تجویز شده و حتی کشورهای دیگر از اواخر دهه ۶۰ میلادی به ارائه کمک‌های معنوی و مادی به مردمان این سرزمین ترغیب شده‌اند.

کلیدواژگان

جامعه بین‌المللی، حق تعیین سرنوشت، حق مقاومت، سازمان ملل متحد، فلسطین.

۱. استادیار و مدیر گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه امام صادق (ع)

مقدمه

سرزمین فلسطین، در زمان تجزیه امپراتوری عثمانی، در سال ۱۹۱۹، سرزمینی بدون سکنه یا بدون صاحب نبود. مردم فلسطین در دوره حکومت امپراتوری عثمانی، مانند سایر مردمان ساکن در قلمرو آن، همه شرایط لازم را برای برخورداری از حاکمیت داشتند. بر همین مبناست که در میثاق جامعه ملل و نیز حکم سرپرستی بریتانیا بر فلسطین به منزله ملتی مستقل به رسمیت شناخته شد.^۱ اما حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین نه تنها به موجب حکم سرپرستی بریتانیا به واسطه تعهد این دولت بر ایجاد «وطن ملی یهود» در فلسطین (UNISPAL, 1978: IV. Palestine Mandated)، بلکه در اجرای قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، مبنی بر تقسیم این سرزمین و اختصاص ۵۶ درصد آن به یهودیان اکثراً مهاجر، نقض شد (A/RES/181(II), 1947). از سوی دیگر، با تشکیل رژیم صهیونیستی بخش دیگری از سرزمین فلسطینیان در جریان جنگ‌های سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ و بقیه آن بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، در سال ۱۹۶۷، اشغال شد و پس از گذشت بیش از نیم قرن نه تنها همچنان در اشغال نظامی است، بلکه رژیم اشغالگر، با ساخت شهرک‌های مسکونی متعدد در کرانه باختری، بخشی از یهودیان مهاجر را در این شهرک‌ها اسکان می‌دهد.

هیچ‌یک از تلاش‌های مسالمت‌آمیز به عمل آمده، از جمله مذاکرات صلح فلسطینیان با اسرائیل، نتیجه‌ای در تحقق حق تعیین سرنوشت و پایان بخشیدن به اشغال نظامی نداشته است. این رژیم، با نقض حقوق بشردوستانه حاکم در دوره اشغال نظامی، به ویژه در جریان جنگ‌های متعدد در نوار غزه، مرتکب جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت و مردم فلسطین شده است. مبارزات مردم فلسطین با اشغالگران را کشورهای غربی اقدامات تروریستی توصیف می‌کنند. اما جمهوری اسلامی ایران، مطابق قانون اساسی، حمایت از مستضعفان جهان، به ویژه مسلمانان، را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده و از دهه‌های گذشته کمک‌های معنوی و مادی خود را از مردم لبنان و فلسطین دریغ نکرده است.

این نوشته درصدد بررسی آن است که آیا مبارزات مسلحانه آزادی‌بخش در اعمال حق تعیین سرنوشت، در حقوق بین‌الملل، مشروعیت لازم را دارد؟ مقاومت مسلحانه مردم فلسطین

۱. در حکم سرپرستی، که برای سرزمین‌های عربی جدا شده از امپراتوری عثمانی، از جمله فلسطین، تهیه شده بود این واقعیت که مردمان ساکن این سرزمین‌ها ملتی مستقل بودند تصریح شده است: «برخی جوامعی که قبلاً به امپراتوری ترکیه تعلق داشتند به درجه‌ای از پیشرفت رسیده‌اند که وجود آن‌ها می‌تواند موقتاً به‌عنوان **ملل مستقل** به رسمیت شناخته شود...» (تأکید از نویسنده)

UNISPAL, (1978). The Origins and Evolution of the Palestine Problem, Part I: 1917-1947, III. The League of Nations Mandates, available at: <http://domino.un.org/UNISPAL.NSF/181c4bf00c44e5fd85256cef0073c426/aeac80e740c782e4852561150071fdb0> (accessed on 3/3/2015)

علیه قدرت اشغالگر از منظر حقوقی چگونه تحلیل می‌شود؟ آیا کشورهای دیگر از منظر حقوق بین‌الملل می‌توانند به مقاومت و مبارزات مردمان تحت سلطه بیگانه به لحاظ معنوی و مادی کمک کنند؟ و اصولاً جامعه بین‌المللی در قبال تداوم اشغال سرزمین فلسطین و مقاومت و مبارزات این مردم چه تعهداتی دارد؟ پیش از پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها، نگاهی اجمالی به مفهوم حق تعیین سرنوشت و ذی‌نفعان آن در حقوق بین‌الملل ضرورت دارد.

مفهوم و ذی‌نفعان حق تعیین سرنوشت^۱ در حقوق بین‌الملل

حق تعیین سرنوشت یکی از اصول بنیادین و البته تفسیربردار در حقوق بین‌الملل است که نظرات مختلف و سؤال‌هایی درباره آن مطرح شده است؛ از جمله اینکه محتوای حق تعیین سرنوشت چیست؟ در آغاز ظهور و بروز این مفهوم، حق تعیین سرنوشت ایده‌ای سیاسی برای توجیه تجزیه امپراتوری‌های شکست‌خورده در جنگ جهانی اول بود. پس از جنگ جهانی دوم، حق تعیین سرنوشت به تدریج جامعه قاعده حقوقی به تن کرد و همچون سلاحی نیرومند در مبارزه با استعمار و اشغال خارجی به کار رفت. از دهه ۱۹۷۰ میلادی، حق تعیین سرنوشت در زمره قواعد حقوق بشر درآمد و در قلمرو داخلی کشورها نیز در ارزیابی مشروعیت حکومت‌ها بدان استناد می‌شود. بنابراین، در نگاهی تاریخی می‌توان سه مفهوم از حق تعیین سرنوشت را از هم تمیز داد.

۱. ایده تعیین سرنوشت سیاسی

ایده تعیین سرنوشت سیاسی در اعلامیه استقلال امریکا، در سال ۱۷۷۶، و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، در سال ۱۷۸۹، ریشه دارد (Cassese, 1995: 11). در طول قرن نوزده اصل تعیین سرنوشت از سوی جنبش‌های ناسیونالیستی این‌گونه تفسیر می‌شد که هر ملتی حق دارد دولتی مستقل تشکیل دهد و فقط دولت‌هایی از مشروعیت برخوردارند که از نظر ملیت منسجم و یکپارچه باشند. بنابراین، اصل ملیت، به‌منزله مبنایی برای تشکیل برخی دولت‌های جدید، در فرآیند اتحاد آلمان و ایتالیا نقشی مؤثر ایفا کرد (Thurer and Burri, 2008: para. 2). این ایده سپس در اعلامیه چهارده‌ماده‌ای ویلسون، رئیس‌جمهور امریکا، در جریان جنگ جهانی اول منعکس شد.

این معنی از حق تعیین سرنوشت موجبات تجزیه امپراتوری‌های شکست‌خورده در این جنگ را فراهم کرد (Encyclopædia Britannica, 2013). با وجود این، اگرچه حق تعیین سرنوشت در میثاق جامعه ملل به‌مثابه اصلی کلی گنجانده نشد (Griffiths, 2003: para. 8) و

1. Self-determination

در حد مفهومی سیاسی و نه حقوقی باقی ماند، الهام‌بخش نظام نمایندگی^۱ در ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل^۲ در مورد سرزمین‌های تجزیه‌شده از امپراتوری عثمانی و مستعمرات سابق آلمان بود. اداره این سرزمین‌ها و روند استقلال آن‌ها تحولاتی متفاوت پشت سر گذاشت. همه سرزمین‌های موضوع نمایندگی نوع «الف» به جز فلسطین از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۴۸ به استقلال دست یافتند.^۳ برعکس، سرزمین‌های موضوع نمایندگی نوع «ب» و «ج» در عمل به قلمرو قدرت‌های استعمارگر نماینده منضم شدند. با وجود این، بیشتر آن‌ها از دهه ۶۰ میلادی به تدریج به دنبال جنبش‌های استعمارزدایی و با حمایت سازمان ملل متحد توانستند یکی پس از دیگری به استقلال دست یابند (حبیبزاده، ۱۳۸۳: ۲۵۸ - ۲۶۱).

۲. حق تعیین سرنوشت، سلاح استقلال‌طلبی و مبارزه با استعمار

بعد از جنگ جهانی دوم، رعایت و احترام به حق تعیین سرنوشت به‌منزله یکی از اهداف اصلی تشکیل سازمان ملل متحد در مواد ۱ و ۵۵ منشور ملل متحد گنجانده شد و به تدریج در پی رویه سازمان ملل متحد به موجب فصول یازدهم و سیزدهم منشور به مبنایی حقوقی برای جنبش‌های استعمارزدایی و جزئی از حقوق بین‌الملل عرفی تبدیل شد و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در چند پرونده به آن استناد کرد (-ICJ, 1975: para. 54; ICJ, 1971: para. 52). (59)

یکی از سؤال‌های مهم درباره حق تعیین سرنوشت مردم مربوط به ذی‌نفعان آن است. در حقوق بین‌الملل تعریفی از واژه «مردم» ارائه نشده است و منشور و مشروح مذاکرات مقدماتی منتج به آن نیز معنی مورد نظر آن را روشن نمی‌کند. اما، با توجه به اینکه منشور در فصل یازدهم، با نام «علامیه راجع به سرزمین‌های غیر خودمختار»، و فصل دوازدهم درباره نظام

1. Mandate system

۲. ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل اصول کلی نظام نمایندگی را این‌گونه بیان کرده است: «از آنجا که مردم سرزمین‌های ذی‌ربط هنوز در اوضاع و احوال سخت دنیای امروز توانایی اداره امور خود را ندارند رسالت مقدس تمدن ایجاب می‌کند رفاه و پیشرفت این ملل تضمین شود. بهترین وسیله برای تحقق هدف مزبور این است که نمایندگی آن‌ها به کشورهای متمدن و رشدیافته‌ای واگذار شود که به لحاظ منابع ثروت و تجربه و موقعیت جغرافیایی خود آمادگی بیشتری برای پذیرفتن و به انجام رساندن این مسئولیت دارند.»
۳. در بندهای ۴ و ۵ و ۶ ماده ۲۲ میثاق سه نوع نمایندگی مقرر شده بود: «نظام نمایندگی نوع الف در مورد سرزمین‌های جدانشده از امپراتوری عثمانی، نظام نمایندگی نوع ب در مورد سرزمین‌های که نسبت به سرزمین‌های موضوع نمایندگی نوع الف توسعه اجتماعی و سیاسی کمتری داشتند، نظام نمایندگی نوع ج که شبیه انضمام سرزمینی بود؛ زیرا دولت‌های نماینده سرزمین‌های مورد نظر را به‌مثابه بخشی از سرزمین اصلی خود اداره می‌کردند.»

قیمومیت بین‌المللی کشورهایی را که مسئولیت اداره این سرزمین‌ها را بر عهده داشتند ملزم می‌کند حکومتی خودمختار در این سرزمین‌ها توسعه دهند (منشور، ماده ۷۳، بند «ب»)، برخی نویسندگان استدلال کرده‌اند که تدوین‌کنندگان منشور فصول یازدهم و دوازدهم آن را به‌مثابه زمینه‌های خاص اجرای حق تعیین سرنوشت، یعنی تعیین سرنوشت مردمان سرزمین‌های غیر خودمختار، مدنظر داشتند (Griffioen, 2010: 13). برخی حتی بر آن‌اند که این حق فقط در مورد سرزمین‌های غیر خودمختار قابل اعمال فرض می‌شد (Cassese, 1995: 37-50).

مجمع عمومی ملل متحد نیز، با ارائه تفسیری مترقی از مواد پیش‌گفته منشور، چندین قطعنامه درباره استعمارزدایی به تصویب رساند که در پرتو آن‌ها حق تعیین سرنوشت در مفهوم حق استقلال‌طلبی و مبارزه با استعمار و اشغال نظامی به رسمیت شناخته شد (A/RES/1514, 1970; A/RES/2625, 1960). بر اساس «اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و ملت‌های تحت استعمار» (از این پس به صورت «اعلامیه اعطای استقلال» از آن یاد می‌شود)، صادره از مجمع عمومی، در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۶، تعهد به رعایت حق تعیین سرنوشت یکی از تعهدات ناشی از منشور محسوب می‌شود (Brownlie, 1998: 600) و همه ملت‌ها از حق تعیین آزادانه وضعیت سیاسی و نیز پیگیری توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود برخوردارند (A/RES/1514, 1960). دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی صدور این اعلامیه را مرحله‌ای مهم در توسعه حقوق بین‌الملل سرزمین‌های غیر خودمختار و مبنای روند استعمارزدایی دانست (ICJ, 1975: 12, 13, 32).

در سال ۱۹۷۰، مجمع عمومی دو متن مهم دیگر را در این باره تصویب کرد: قطعنامه ۲۶۲۱ (XXV) که یک برنامه عمل برای اجرای کامل اعلامیه اعطای استقلال ۱۹۶۰ تهیه کرد و قطعنامه ۲۶۲۵ (XXV) که اصول حقوق بین‌الملل را در زمینه روابط دوستانه و همکاری میان کشورها مطابق منشور ملل متحد (از این پس به صورت «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل» از آن یاد می‌شود)، از جمله اصل برابری حقوق مردمان و حق تعیین سرنوشت آن‌ها، تدوین کرد (Quoc Dinh *et al.*, 1992: 489).

بدین ترتیب، منشور و اعلامیه‌های مجمع عمومی در این موضوع مبنای حقوقی و سیاسی لازم را برای جنبش‌های آزادی‌بخش در اوایل موج استعمارزدایی در دهه ۶۰ میلادی فراهم آوردند (Melik and Christophe, 1992: 5).

۳. حق تعیین سرنوشت خارج از پدیده استعمارزدایی

تفسیر مترقی و منطقی از اسناد بین‌المللی در پرتو تحولات حقوق بین‌الملل، به‌ویژه حقوق بشر، معنی دیگری از حق تعیین سرنوشت به دست می‌دهد. ماده ۱ مشترک میثاقین حقوق مدنی و

سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ حق تعیین سرنوشت را برای همه ملت‌ها و نه فقط مردم سرزمین‌های تحت استعمار به رسمیت می‌شناسد. به موجب ماده ۳۱ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ حقوق معاهدات، در تفسیر متون حقوقی اصل بر این است که کلمات و اصطلاحات در معانی معمول و متداول در سیاق عبارات و در پرتو موضوع و هدف معاهده تفسیر شوند.^۱ عبارت «همه ملت‌ها» در ماده ۱ میثاقین در معنای عادی واژگان و نیز با توجه به سیاق میثاقین و هدف و موضوع آن‌ها نمی‌تواند صرفاً به مردم سرزمین‌های مستعمره اختصاص یابد. از سوی دیگر، با مراجعه به تاریخ تدوین و کارهای مقدماتی میثاقین به‌مثابه ابزار تکمیلی تفسیر چنین اظهارنظر شده است که در جریان تدوین آن‌ها تصمیم گرفته شد واژه «ملت‌ها» در معنی موسع آن در نظر گرفته شود و ضرورتی برای ارائه هیچ تعریفی وجود ندارد (Griffioen, 2010: 50-51). بنابراین، در دوره پس از استعمارزدایی، دکتترین و رویه دولت‌ها دو جنبه خارجی و داخلی تعیین سرنوشت را دو شکل اجرای این حق دانسته‌اند (Raic, 2002: 227).

۳.۱. حق تعیین سرنوشت خارجی

منظور از حق تعیین سرنوشت خارجی عبارت است از حق همه ملت‌ها در تعیین آزادانه وضعیت سیاسی داخلی و نیز جایگاه خود در جامعه بین‌المللی بدون مداخله خارجی بر مبنای اصل برابری حقوق دولت‌ها (Recommandation générale XXI (48), 1996). در سال ۱۹۷۰ اعلامیه «اصول حقوق بین‌الملل» همین تعریف را از بعد خارجی حق تعیین سرنوشت ارائه داد و اعلام کرد: «همه مردم حق دارند آزادانه و بدون دخالت خارجی وضعیت سیاسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را تعیین و دنبال کنند و دولت‌ها متعهدند این حق را طبق مقررات منشور رعایت کنند.» (A/RES/2625 (XXV), 1970).

از سوی دیگر، به موجب قطعنامه‌های ملل متحد، از اوایل دهه ۶۰ میلادی، اشغال نظامی به طور خاص مورد توجه قرار گرفته و حق تعیین سرنوشت در مورد مردم سرزمین‌های تحت سلطه بیگانه^۲ نیز اعمال می‌شود. در بند ۱ اعلامیه اعطای استقلال ۱۹۶۰، سلطه بیگانه بدین صورت تعریف شده است: «قرار دادن مردم تحت انقیاد و سلطه و استثمار بیگانه نفی حقوق اساسی بشر محسوب می‌شود که مغایر با منشور ملل متحد و مانعی در برابر ترویج صلح و همکاری بین‌المللی است.» (A/RES/1514 (XV), 1960, para. 1). سلطه بیگانه شامل وضعیت‌هایی است که در آن یک قدرت خارجی با توسل به زور و اشغال نظامی بر مردم

۱. درباره اصول و قواعد تفسیر معاهدات رک: محمد رضا ضیایی بیگدلی، حقوق معاهدات بین‌المللی، ج ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۴، صص ۱۶۴-۱۷۴.

2. Alien domination

سرزمین اشغالی تسلط می‌یابد که این امر نقض فاحش اصل تعیین سرنوشت است (Cassese, 1995: 93-98).

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی مشورتی خود در سال ۱۹۷۱ در زمینه حضور افریقای جنوبی در نامیبیا اعلام کرد که تحولات به وجود آمده در «حقوق بین‌الملل درباره سرزمین‌های غیر خودمختار، آن‌گونه که منشور بدان صحنه گذاشته است، خودمختاری و حق تعیین سرنوشت را به اصلی قابل اجرا در همه این سرزمین‌ها تبدیل کرده است.» دیوان در همان رأی اضافه کرد «به موجب این تحولات تردیدی نیست که هدف نهایی از وظیفه مقدس (تمدن)، که در بند ۱ ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل آمده است، خودمختاری مردمان ذی‌نفع بوده است.» (ICJ, 1971: 31-32, par. 52-53).

بدین ترتیب، حق تعیین سرنوشت از بعد خارجی، به مثابه یک اصل حقوق بین‌الملل عرفی، در مفهوم حق استقلال و تشکیل دولت، صرفاً و انحصاراً در مورد دو گروه از ملت‌ها موضوعیت پیدا می‌کند: ملت‌های تحت استعمار و ملت‌های تحت سلطه بیگانه. اما درباره ملت‌های در بند رژیم آپارتاید حق تعیین سرنوشت به معنای حق مشارکت سیاسی و نه حق جدایی و استقلال به رسمیت شناخته شده است (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۰۴). بر اساس مطالعات و گزارش‌های سازمان ملل متحد درباره حق تعیین سرنوشت، برخورداری یک ملت از حق استقلال طلبی مستلزم شرایط زیر است: سابقه استقلال یا خودمختاری در یک سرزمین مشخص، فرهنگ متفاوت، و تمایل و توانایی استقلال یا خودمختاری مجدد (Espieil, 1980: 10).

۲.۳. حق تعیین سرنوشت داخلی

حق تعیین سرنوشت داخلی به روابط یک ملت با دولت خود مربوط می‌شود که به موجب آن همه ملت‌ها حق دارند بدون مداخله خارجی به توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود بپردازند. با توجه به ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر و قسمت دوم بند ۱ ماده ۱ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، حق تعیین سرنوشت معنایی فراتر از حق استقلال و خودمختاری خارجی ملت‌ها دارد و متضمن حق مشارکت مردم در یک حکومت دموکراتیک در اداره امور جامعه و نیز حق اقلیت‌ها در رعایت حقوق دسته‌جمعی آن‌هاست. بررسی این بعد حق تعیین سرنوشت از قلمرو موضوعی مقاله خارج است.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر درباره بعد داخلی حق تعیین سرنوشت رک: سیدمحمد قاری سیدفاطمی، حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، ۱۳۸۸، صص ۱۰۰-۱۰۱؛ علی امیدی، «قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل»، مجله حقوقی، ش ۳۵، ۱۳۸۵، ۲۲۵-۲۵۰.

حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در پرتو حقوق بین الملل

حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین هم از منظر برخورداری فلسطینیان از عنوان «ملت مستقل» و هم از منظر به رسمیت شناخته شدن این عنوان در اسناد مختلف قابل بررسی است.

۱. فلسطینیان، به عنوان «ملت مستقل»، برخوردار از حق تعیین سرنوشت

ملت بودن شرط برخورداری از حق تعیین سرنوشت محسوب می‌شود. به تعبیر دیگر، مردم مورد نظر باید از ویژگی‌های عینی تاریخی، زبانی، نژادی، مذهبی، و فرهنگی مشترک برخوردار باشند و طبق باوری مشترک خود را متعلق به یک ملت واحد بدانند (فرخزاد، ۱۳۹۲: ۲۳۱-۲۳۲). یکی از کارشناسان سازمان ملل متحد، بر اساس مباحث به عمل آمده در این سازمان، در تعریف «مردمی» که از حق تعیین سرنوشت برخوردارند، مؤلفه‌هایی را ارائه کرده است: «یک واحد اجتماعی برخوردار از هویت مشخص، که با سرزمین مورد نظر ارتباط وثیقی دارد؛ حتی اگر ساکنان آن اخراج شده باشند. بنابراین، مردم را نباید با اقلیت‌های نژادی و مذهبی و زبانی موضوع ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی خلط کرد.» (Cristescu, 1981: para. 279).

مردم فلسطین هم تعلق خود را به یک ملت واحد و مستقل باور دارند و هم از ویژگی‌های عینی مشترک، مانند تاریخ مشخص در سرزمینی معین با فرهنگی متمایز، حداقل از زمان تجزیه امپراتوری عثمانی، و اراده و ظرفیت کسب خودمختاری، برخوردارند. این باور مشترک تعلق فلسطینیان به یک ملت واحد در منشور ملی فلسطین به صورت «هویت فلسطینی» و «ملت عرب فلسطین» و اینکه آن‌ها «شهروندان عربی هستند که تا سال ۱۹۴۷ ساکن فلسطین بودند» انعکاس یافته و بر آن تأکید شده است (منشور ملی فلسطین، مواد ۴ و ۵). تعلق فلسطینیان به یک ملت مستقل و برخورداری آن‌ها از حق تعیین سرنوشت در اسناد مختلف بین‌المللی، مانند میثاق جامعه ملل و قطعنامه‌های مجمع عمومی، به رسمیت شناخته شده است.

دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در زمینه ساخت دیوار حایل خاطرنشان می‌کند درباره وجود «ملت فلسطین» دیگر جای بحث و مناقشه نیست و اسرائیل در سپتامبر ۱۹۹۳، در مکاتبه با یاسر عرفات، رئیس فقید ساف، وجود این ملت را به رسمیت شناخته است.

The Human Rights Committee's General Comment on Self-Determination adopted in 1984, HRI/GEN/1/Rev.1, 1994; Yash Ghai, Human Rights and Social Development toward Democratization and Social Justice, United Nations Research Institute for Social Development Program on Democracy, Governance and Human Rights, Paper Number 5, October 2001, p. 18.

در موافقت‌نامه‌های بعدی دربارهٔ کرانهٔ باختری و نوار غزه نیز به دفعات ملت فلسطین و «حقوق مشروع» آن ذکر شده است و از جملهٔ این حقوق حق تعیین سرنوشت است (ICJ, 2004: para. 118).

۲. حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در اسناد و رویهٔ بین‌المللی

حق تعیین سرنوشت فلسطینیان نتیجهٔ مسلم و انکارناپذیر دو رویداد حقوقی و تاریخی است: تجزیهٔ امپراتوری عثمانی پس از پایان جنگ جهانی اول و انصراف ترکیه از اعمال حاکمیت بر فلسطین در سال ۱۹۲۳ به موجب معاهدهٔ لوزان (Dweik, 1997).

۲.۱. حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در میثاق جامعهٔ ملل

پس از پایان جنگ جهانی اول، به موجب مادهٔ ۲۲ میثاق جامعهٔ ملل، برای ادارهٔ سرزمین‌های جداشده از امپراتوری عثمانی، مانند سوریه و عراق و اردن و فلسطین، نظام نمایندگی نوع «الف» مقرر شد (UNISPAL, 1978, The working of the Mandates System). به موجب نظام نمایندگی، «مسئولیت مقدس تمدن» ایجاب می‌کرد کشورهای توسعه‌یافته عهده‌دار رفاه و توسعهٔ مردمی باشند که هنوز قادر به ادارهٔ امور خود نبودند (ICJ, 1950: 131-132; ICJ, 1971: paras. 42-86; ICJ, 2004: para. 70). بدین ترتیب، نظام نمایندگی نه موجب انتقال حاکمیت مردم به دولت سرپرست بود و نه آن را از مردم سرزمین‌های موضوع نمایندگی نوع «الف» سلب می‌کرد. نظام نمایندگی اصولاً ماهیتی موقت داشت و فلسفهٔ آن سرعت بخشیدن به استقلال سرزمین‌های مزبور بود. مادهٔ ۲۲ میثاق بر این امر تصریح داشت که مردم سرزمین‌های یادشده به درجه‌ای از ترقی و پیشرفت نائل آمده‌اند که بتوان آن‌ها را به طور موقت به‌منزلهٔ یک «ملت مستقل» به رسمیت شناخت.^۱ بنابراین، در دورهٔ نمایندگی بریتانیا بر این سرزمین، مردم فلسطین در مقام یک «ملت مستقل» از حاکمیت ملی برخوردار بودند. اما نمایندگی‌ای که در مورد فلسطین اجرا شد با اصول و فلسفهٔ نظام نمایندگی نوع «الف» مغایرت داشت و حاکمیت مردم فلسطین هم از سوی جامعهٔ ملل هنگام تهیهٔ حکم سرپرستی بریتانیا بر فلسطین و هم توسط دولت بریتانیا در نحوهٔ اجرای این حکم نقض شد^۲ و به جای اینکه فلسطین نیز مانند سایر سرزمین‌های جداشده از امپراتوری

۱. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ نظام نمایندگی مقرر در مادهٔ ۲۲ میثاق جامعهٔ ملل رک: حبیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۵۶-۲۵۹.

۲. Brownlie, 1998: 571-572؛ ۳۱۹.

رک: مطالب قبلی، بند ۱-۱.

عثمانی مسیر استقلال را بپیماید^۱ در اجرای اعلامیه بالفور «موطن» مهاجران خارجی یهودی شد.^۲

۲.۲. حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در قطعنامه‌های سازمان ملل متحد

ملت بودن فلسطینیان و برخورداری آن‌ها از حق تعیین سرنوشت در قطعنامه‌های متعدد مجمع عمومی تأیید شده است؛ از جمله در قطعنامه ۱۸۱ معروف به قطعنامه تقسیم در ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷. اگرچه این قطعنامه با تقسیم سرزمین فلسطین به دو قسمت و اختصاص بیش از پنجاه درصد آن به اقلیت یهودی حقوق مسلم مردم فلسطین را زیر پا نهاد،^۳ با نام بردن از «دولت عربی» و «شهروندان فلسطینی» در مقام مردمی با حق حاکمیت، برخورداری فلسطینیان از عنوان ملت را تأیید کرد و تأسیس دولت عربی فلسطینی را مشروعیت بخشید.

در قطعنامه‌های ملل متحد تا سال ۱۹۶۹ از حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین هیچ سخنی در میان نبود. مجمع عمومی از اواخر دهه ۶۰ میلادی با تأکید بر حق بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین خود حق تعیین سرنوشت آن‌ها را به رسمیت شناخت (A/RES/2533 (XXIV), 1969; A/RES/2787 (XXVI), 1971; A/RES/2936 (XXVII), 1972; A/RES/3236 (XXIX), 1974). در نوامبر سال ۱۹۷۴ سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) نماینده مشروع مردم فلسطین شناخته شد و سازمان ملل متحد آن را در مقام عضو ناظر پذیرفت (A/RES/3237 (XXIX), 1974). در سال ۱۹۷۶، به موجب قطعنامه ۳۳۷۶ مجمع عمومی، کمیته‌ای موسوم به «کمیته اعمال حقوق انکارناپذیر مردم فلسطین» تشکیل شد. این کمیته در گزارش خود اعلام کرد امکان اعمال حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین وجود ندارد؛ مگر آنکه اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی فلسطین خارج شود و اجازه دهد اخراجیان سال ۱۹۴۸ و جابه‌جاشدگان سال ۱۹۶۷ به خانه و کاشانه خود برگردند و اموال خود را تصاحب کنند (Dweik, 1997).

سازمان ملل متحد در ادامه تلاش‌های خود برای مساعدت در تحقق حقوق انکارناپذیر مردم

۱. همه سرزمین‌های موضوع نمایندگی نوع «الف»، به جز فلسطین، از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۴۸ به استقلال دست یافتند.

۲. برای مطالعه بیشتر رک:

UNISPAL. (1978). The Origins and Evolution of the Palestine Problem, Part I: 1917-1947, IV. Palestine Mandated, available at: <http://domino.un.org/UNISPAL.NSF/181c4bf00c44e5fd85256cef0073c426/aeac80e740c782e4852561150071fdb0> (accessed on 3/3/2015)

۳. به موجب این قطعنامه ۵۶ درصد فلسطین به یهودیان اختصاص یافت؛ درحالی‌که آن‌ها ۶ درصد این سرزمین را در اختیار داشتند و ۳۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند و اکثر آن‌ها از یهودیان مهاجر اروپایی در دوره نمایندگی انگلستان بودند. (جان کوئیگلی، ۱۳۷۲: ۵۴)

فلسطین، در سال ۱۹۹۸، حقوق و امتیازات بیشتری به فلسطین اعطا کرد؛ از جمله حق شرکت در مباحث مجمع عمومی و کنفرانس‌های بین‌المللی تحت نظارت ملل متحد و حق پاسخگویی و مشارکت در تهیه پیش‌نویس قطعنامه‌ها و تصمیمات مربوط به فلسطین و خاورمیانه، البته بدون حق رأی (A/RES/52/250, 1998). دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی مشورتی سال ۲۰۰۴ خود درباره آثار حقوقی ساخت دیوار حایل در سرزمین‌های اشغالی اظهار کرد: «ساخت (دیوار) همراه اقداماتی که قبلاً اتخاذ شده است به شدت اعمال حق تعیین سرنوشت از سوی مردم فلسطین را به مخاطره می‌اندازد. بنابراین نقض تعهد اسرائیل در رعایت این حق محسوب می‌شود.» (ICJ, 2004: paras. 118 and 548-549).

در ۲۹ نوامبر سال ۲۰۱۲، مجمع عمومی سازمان ملل در قطعنامه ۱۹/۶۷، با رأی موافق و ۹ رأی مخالف (عدم حضور ۴۱ دولت در جلسه)، فلسطین را به صورت دفاکتو به منزله کشور به رسمیت شناخت و موقعیت آن را از «نهاد ناظر غیر عضو» به «دولت ناظر غیر عضو» تغییر داد؛ در حالی که هنوز سرزمین‌های فلسطینی در اشغال نظامی است.^۱ این سؤال که آیا جنبش‌های آزادی‌بخش پیش از کنترل دائمی و کامل بر سرزمین مورد نظر می‌توانند دولت تشکیل دهند در دهه ۶۰ میلادی پاسخ منفی داشت. اما مجمع عمومی سال ۱۹۷۳، با صدور قطعنامه‌ای، گینه بیسائو را، زمانی که هنوز برای کسب استقلال در حال مبارزه علیه قدرت اشغالگر، یعنی پرتغال، بود، به منزله دولت مستقل به رسمیت شناخت (Malanczuk, 1997: 334). اگر قبلاً به رسمیت شناخته شدن جنبش در حال مبارزه با قدرت اشغالگر به منزله دولت بی‌سابقه بود، مجمع عمومی با به رسمیت شناختن فلسطین به منزله «کشور ناظر غیر عضو» رویه قبلی را تکرار کرد.

نهایتاً مجمع عمومی در ۱۸ دسامبر سال ۲۰۱۴، با تصویب قطعنامه‌ای با رأی موافق ۱۸۰ کشور، حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، از جمله حق تشکیل کشور مستقل فلسطینی، را به رسمیت شناخت و از همه کشورها خواست به کمک‌های خود به منظور عملی شدن هر چه سریع‌تر حق تعیین سرنوشت این مردم ادامه دهند (A/RES/69/165, 2014) و در قطعنامه‌ای دیگر در تاریخ ۱۹ دسامبر سال ۲۰۱۴ بر حاکمیت دائمی مردم فلسطین بر سرزمین اشغالی فلسطین، از جمله بیت‌المقدس شرقی، دوباره تأکید کرد (A/RES/69/241, 2014).

۱. کشورهایی که رأی مخالف داده بودند عبارت بودند از ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، کانادا، جزایر مارشال، میکرونزی، نائورو، پالائو، جمهوری چک و پاناما.

<http://www.un.org/press/en/2012/ga11317.doc.htm>; <http://www.reuters.com/article/2012/11/29/us-palestinians-statehood-idUSBRE8AR0EG20121129>.

۳.۲. حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در رویه دولت‌ها

با توجه به موقعیت فلسطین در اوایل قرن بیستم، به‌منزله بخشی از امپراتوری عثمانی، و تحولات بعدی که در این سرزمین رخ داد مردم فلسطین را بسیاری از کشورها ملتی مستقل و برخوردار از حق تعیین سرنوشت دانستند. در سال ۱۹۸۸، اجلاس شورای ملی فلسطین در الجزایر، با صدور اعلامیه استقلال فلسطین، تأسیس دولت مستقل فلسطینی را اعلام کرد (Palestine National Council, 1988) که در دسامبر همان سال از سوی مجمع عمومی به رسمیت شناخته شد و مجمع تصمیم گرفت به جای «سازمان آزادی‌بخش فلسطین» عنوان «فلسطین» در سیستم ملل متحد به کار رود (A/RES/43/177, 1988).

در سال ۱۹۹۳، پس از به رسمیت شناخته شدن اسرائیل توسط یاسر عرفات، نخست‌وزیر این رژیم نیز ساف را به‌منزله نماینده مردم فلسطین به رسمیت شناخت. این موضع اسرائیل در سال‌های بعد نیز تکرار شد؛ از جمله در سپتامبر سال ۱۹۹۳ به موجب اعلامیه اصول مربوط به ترتیبات دولت خودگردان موقت^۱ این موجودیت به‌منزله شورای منتخب مردم فلسطین برای یک دوره گذار پنج‌ساله در نوار غزه و کرانه باختری ایجاد شد. افزایش صلاحیت‌های دولت خودگردان در موافقت‌نامه‌های بعدی صلح، مانند موافقت‌نامه وای ریور در سال ۱۹۹۸ و یادداشت تفاهم شرم الشیخ ۱۹۹۹، شخصیت حقوقی بین‌المللی دولت خودگردان را در پی داشت (Shaw, 2008: 247). تحولات بعدی در فلسطین، به‌ویژه مقاومت مردم این سرزمین در سال‌های گذشته در برابر تهاجمات اسرائیل به نوار غزه، به گونه‌ای بود که حتی نخست‌وزیر فعلی این رژیم، نتانیاهو، در سخنرانی خود در کنگره ایالات متحده آمریکا، در ۲۴ می سال ۲۰۱۱، بر تعهد رژیم مزبور به راه‌حل دو دولت برای دو ملت تأکید و اعلام کرد: «فلسطینیان باید از حیات ملی توأم با کرامت انسانی و زیست در دولت آزاد و مستقل برخوردار باشند.» (فرخ‌زاد، ۱۳۹۲: ۲۳۸، پاورقی ۸۷۲).

در حال حاضر کشور فلسطین را اکثر کشورها به رسمیت شناخته‌اند. در ۱۷ دسامبر سال ۲۰۱۴، پارلمان اروپا نیز، با اکثریت قاطع ۴۹۸ رأی در برابر ۸۸ رأی مخالف، کشور فلسطین را به رسمیت شناخت (The Irish Times, 2014; The Guardian, 2014).

ابتنای حق مقاومت مردم فلسطین بر حق تعیین سرنوشت

وضعیت ناشی از اشغال سرزمین‌های فلسطینی از نیمه دوم قرن بیستم صلح و امنیت را در منطقه خاورمیانه به خطر انداخته است. استمرار اشغال نظامی فلسطین و عدم توجه به قواعد و مقررات بین‌المللی از سوی قدرت اشغالگر و ناتوانی سازمان ملل متحد در اتخاذ اقدامات مؤثر

1. Declaration of Principles on Interim Self-Government Arrangements, December 1993.

برای تحقق حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین چاره‌ای جز مقاومت و مبارزه برای فلسطینیان باقی نگذاشته است. چنان که پیش‌تر یادآوری شد، در نظام حقوقی بین‌المللی فقط در دو وضعیت حق خودمختاری و استقلال خواهی مشروع و قانونی تلقی می‌شود: مبارزه علیه استعمار و مبارزه علیه اشغال نظامی.

۱. حق مقاومت مردم تحت سلطه بیگانه در حقوق بین‌الملل

مردم تحت سلطه استعمار و اشغال خارجی، چنانچه امکان کسب شناسایی و اعمال حق تعیین سرنوشت خود را به صورت مسالمت‌آمیز نداشته باشند، از حق مبارزه با همه ابزارها و شیوه‌های ضروری، حتی مبارزه مسلحانه برای کسب خودمختاری، برخوردارند (Ginther, 1982: 245-346; Uibopuu, 1982: 343-249). در دکترین حقوق بین‌الملل بر این امر توافق کلی وجود دارد (Malanczuk, 1997: 336)؛ البته به چند شرط: ۱. وجود ملتی که با برخورداری از سابقه خودمختاری و تاریخ و فرهنگ متفاوت خود را از دولت حاکم متمایز بدانند؛ ۲. ملت تحت سلطه استعمار یا اشغال خارجی یا رژیم آپارتاید باشد؛ ۳. به شیوه‌های مسالمت‌آمیز و سیاسی امکان کسب خودمختاری و استقلال وجود نداشته باشد. در چنین شرایطی چنانچه ملت تحت سلطه در اعمال حق تعیین سرنوشت خود به اقدامات نظامی متوسل شوند، باید از گروه‌های شورشی و تروریستی تمیز داده شوند (Uibopuu, 1982: 343). بدین ترتیب، حق مقاومت بر حمایت کلی از استعمارزدایی و مشروعیت تلاش مردمان تحت استعمار و ظلم برای مبارزه، از جمله مبارزه مسلحانه، استوار است (Abi-Saab, 1985: 410-436). بر اساس گزارش مخبر ویژه کمیسیون فرعی جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها، مردم تحت سلطه و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی دارای شرایط فوق از حقوق و تعهدات مقرر در حقوق بین‌الملل عرفی و نیز از شخصیت بین‌المللی برخوردارند و در اعمال حقوق و تکالیف خود تابعان حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند (Espiehl, 1978).

۱.۱. حق مقاومت در قطعنامه‌های سازمان ملل متحد

حق مقاومت در برابر قدرت اشغالگر در حقوق بین‌الملل به‌صراحت اعلام نشده است و منشور ملل متحد نیز حکم صریحی در این خصوص ندارد. با وجود این، حق مبارزه برای تعیین سرنوشت حقی جمعی مبتنی بر «حق بنیادین بشر برای مبارزه جهت تعیین سرنوشت مردم تحت سلطه استعمار و بیگانه» است (A/RES/2787 (XXVI), 1971: para. 2). مجمع عمومی در سال ۱۹۶۰، با صدور «اعلامیه اعطای استقلال»، مشروعیت مبارزات جنبش‌های آزادی‌بخش را در اعمال حق تعیین سرنوشت خود به رسمیت شناخت

1960), (A/RES/1514 (XV)). ریچارد فالک، با تحلیل این قطعنامه، چهار نتیجه می‌گیرد: ۱. انکار حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل ممنوع است؛ ۲. مقاومت زورمدارانه در برابر انکار زورمدارانه حق تعیین سرنوشت از طریق تحمیل و حفظ سلطه استعماری یا بیگانه مجاز است؛ ۳. جنبش‌های آزادی‌بخش در اعمال حق تعیین سرنوشت خود از جایگاهی مشخص در حقوق بین‌الملل برخوردارند، از جمله حق دریافت کمک از بازیگران خارجی؛ ۴. دولت‌های ثالث می‌توانند این جنبش‌ها را مشروع تلقی کنند، بدون اینکه بتوانند به حق دولتی که بر آن سرزمین و ساکنان آن اعمال کنترل می‌کند تعدی کنند (Falk, 2001).

در مجمع عمومی هنگام تصویب قطعنامه تعریف تجاوز، (۳۳۱۴) ۱۹۷۴، این موضوع به بحث گذاشته شد که آیا توسل به زور علیه سلطه بیگانه به منزله دفاع مشروع در برابر نفس وجود استعمار و اشغال خارجی مشروعیت دارد یا صرفاً در برابر به‌کارگیری زور برای سرکوبی جنبش آزادی‌بخش مشروعیت می‌یابد. طبیعی است که کشورهای در حال توسعه از رویکرد اول و بسیاری از کشورهای غربی از رویکرد دوم حمایت می‌کردند. اما مجمع عمومی، با تصویب چندین قطعنامه (A/RES/2105 (XX), 1965; A/RES/3070 (XXVIII), 1973)، در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، ابتدا مشروعیت مبارزات مردم تحت سلطه استعمار و اشغال خارجی و سپس توسل به زور برای رهایی از آن و کسب خودمختاری را به رسمیت شناخت (Uibopuu, 1982: 1037; Shaw, 2033: 344). مثلاً مجمع عمومی در «برنامه عمل» سال ۱۹۷۰، قطعنامه (XXV) ۲۶۲۱، حق ذاتی مردم تحت سلطه استعمار (و منطقیاً تحت اشغال نظامی) را برای مبارزه علیه قدرت‌های استعماری (و اشغالگری)، که تمایلات آن‌ها به آزادی و استقلال را سرکوب می‌کنند، تأیید می‌کند. مجمع عمومی همچنین، در سال ۱۹۷۰، با صدور «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل»، ضمن آنکه هر گونه اقدام را برای تحمیل سلطه بیگانه بر سایر ملت‌ها نقض اصل برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت و نیز انکار حقوق بنیادین بشری و مخالف منشور ارزیابی کرد، کشورها را متعهد به خودداری از هر گونه اقدام زورمدارانه‌ای دانست که مردم تحت سلطه استعمار و اشغال خارجی و رژیم آپارتاید را از اعمال حق تعیین سرنوشت خود محروم کند (A/RES/2625 (XXV), 1970). مجمع عمومی در ادامه با عباراتی بر حق مقاومت مسلحانه این مردمان تأکید می‌کند: «چنین مردمانی حق دارند در مبارزات و مقاومت خود در برابر اقدامات زورمدارانه، به منظور اعمال حق تعیین سرنوشت خود، مطابق اصول منشور ملل متحد (از منابع خارجی) کمک و پشتیبانی درخواست و دریافت کنند.» (تأکید از نویسنده)

به موجب قطعنامه (XXVIII) ۳۱۰۳ مجمع عمومی، ۱۲ دسامبر سال ۱۹۷۳، در زمینه اصول بنیادین مربوط به وضعیت حقوقی مبارزانی که علیه سلطه استعماری و خارجی و رژیم‌های آپارتاید مبارزه می‌کنند (A/RES/3103 (XXVIII), 1973)، این مبارزات مشروع و در

مطابقت کامل با حقوق بین‌الملل اعلام و هر گونه تلاش برای سرکوب کردن آن‌ها مغایر منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی محسوب شد. این مبارزات باید مخاصمات مسلحانه بین‌المللی در مفهوم کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو محسوب شوند و مبارزان مزبور از حمایت‌های حقوقی کنوانسیون‌های ژنو برخوردار باشند (A/RES/3103 (XXVIII), 1973: paras. 1-3).

مجمع عمومی همچنین با تصویب قطعنامه تعریف تجاوز در سال ۱۹۷۴، به طور تلویحی، حق مقاومت و مبارزه را در مورد وضعیت‌های سه‌گانه سلطه استعماری و اشغال خارجی و رژیم آپارتاید به رسمیت شناخت. در این قطعنامه دولت‌ها از هرگونه «اشغال نظامی حتی موقتی» و همچنین انضمام اجباری سرزمین و بمباران و محاصره منع شده‌اند و تلویحاً از حق مبارزه مردمان تحت سلطه و اشغال نظامی به‌مثابه یکی از استثنائات اصل منع توسل به زور نام برده شده است (A/RES/3314 (XXIX), 1974). بند ۶ مقدمه قطعنامه تعریف تجاوز به‌صراحت دولت‌ها را از کاربرد زور برای جلوگیری از اعمال حق تعیین سرنوشت منع می‌کند: «... با تأیید مجدد وظیفه دولت‌ها در خودداری از کاربرد زور برای محروم کردن ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت و آزادی و استقلالشان یا برای نقض تمامیت سرزمینی.» ماده ۷ قطعنامه یادشده، که در آن به اعمال حق تعیین سرنوشت و کسب آزادی و استقلال اشاره شده، بدین شرح است: «به حق ملت‌ها، به‌ویژه ملت‌های زیر سلطه استعمار و رژیم‌های نژادپرست یا دیگر شکل‌های سلطه بیگانه که به زور از حق تعیین سرنوشت و آزادی و استقلال ناشی از منشور محروم شده‌اند و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان ملت‌ها برای مبارزه در راه رسیدن به آن هدف‌ها و درخواست و دریافت کمک طبق اصول منشور ملل متحد مطابق اعلامیه بالا هیچ نکته‌ای در این تعریف و به‌ویژه ماده ۳ نباید لطمه وارد آورد.» (تأکید از نویسنده)

اگرچه در این ماده از واژه مبارزه و نه مبارزه مسلحانه استفاده شده است، سیاق عبارت هر دو معنی را در بر دارد. زیرا در این قطعنامه موارد غیر قانونی توسل به زور احصا شده است و استثنائات مذکور منطقی‌تر در مقام بیان موارد قانونی به‌کارگیری زور هستند. بدین ترتیب، این ماده مبارزات استقلال‌طلبانه و کمک به آن را از مفهوم تجاوز خارج کرده است.

ممکن است ارزش حقوقی و اعتبار مفاد قطعنامه‌های فوق مجمع عمومی در شناسایی حق مقاومت و مبارزه مردمان ذی‌ربط مورد سؤال باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، در سال ۱۹۸۶، درباره قواعد حقوق بین‌الملل، که عرفی بودن آن‌ها مورد تردید باشد، اظهار می‌کند که اعتقاد دولت‌ها به الزام آور بودن یک قاعده عرفی^۱ را می‌توان از رفتار آن‌ها در خصوص برخی قطعنامه‌های مجمع عمومی استخراج کرد. دیوان با اشاره به قطعنامه

1. Opinio juris des Etats

۲۶۲۵ (۱۹۷۰) یعنی «اعلامیه اصول حقوق بین الملل» اعلام می کند: «آثار رضایت دولت‌ها در زمینه متن چنین قطعنامه‌هایی صرفاً نمی تواند تکرار یا توضیح تعهد عهدنامه‌ای ناشی از منشور تفسیر شود؛ برعکس، این امر می تواند به مثابه پذیرش اعتبار آن قاعده یا مجموعه قواعد اعلام شده توسط قطعنامه (به عنوان حقوق بین الملل عرفی) ... تلقی شود.» (ICJ, 1986: para. 188).

۱.۲. حق مقاومت در اسناد منطقه‌ای و بین المللی حقوق بشر

حق مقاومت و مبارزه مردم تحت سلطه خارجی در اسناد منطقه‌ای حقوق بشر نیز به رسمیت شناخته شده است. بند ۲ ماده ۲۰ منشور افریقایی حقوق بشر و مردمان سال ۱۹۸۱، پس از اعلام حق انکارناپذیر ملت‌ها در تعیین سرنوشت، مقرر می‌دارد: «همه مردمان تحت استعمار و ظلم حق دارند با توسل به هر وسیله‌ای که جامعه بین المللی به رسمیت شناخته خود را از قید سلطه‌رهای بخشد.» (African (banjul) Charter on Human and Peoples' Rights, 1981). سازمان همکاری اسلامی متشکل از پنجاه و شش کشور اسلامی در ماده ۲ «کنوانسیون مبارزه با تروریسم بین المللی»، به سال ۱۹۹۹، با عباراتی روشن و بدون ابهام بیان می‌کند: «مبارزات مردمان از جمله مبارزات علیه اشغال خارجی، تجاوز، استعمار، و سلطه با هدف آزادی و تعیین سرنوشت مطابق اصول حقوق بین الملل نباید جنایت تروریستی تلقی شود.» (Organization of Islamic Cooperation, 1999, Art. 2(a)). در سال ۲۰۰۴ منشور عربی حقوق بشر، که در نشست اتحادیه کشورهای عرب در ۲۳ می سال ۲۰۰۴ در اجلاس تونس تصویب و در ۱۵ ژانویه سال ۲۰۰۸ لازم‌الاجرا شد، در بند ۴ ماده ۲ اعلام می‌کند: «همه ملل دارای حق مقاومت در مقابل اشغال خارجی هستند.»

از اسناد بین المللی می توان به اعلامیه و برنامه عمل وین اشاره کرد. کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ با صدور این دو سند حق مقاومت مردمان تحت سلطه را با عبارت زیر به رسمیت شناخته است (Vienna Declaration and Program of Action, 1993): «با در نظر گرفتن وضعیت خاص مردمان تحت استعمار یا دیگر اشکال سلطه یا اشغال خارجی کنفرانس جهانی حقوق بشر حق (این) مردمان را به اتخاذ هر اقدام مشروعی مطابق منشور ملل متحد، به منظور تحقق حق مسلم و انکارناپذیر تعیین سرنوشت خود، به رسمیت می‌شناسد.»

۲. حق مقاومت مردم فلسطین در اعمال حق تعیین سرنوشت خود

حتی بدون توجه به حوادث قبل از سال ۱۹۶۷، اسرائیل پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ کرانه باختری و نوار غزه را اشغال کرد (S/RES/242,1967) و با نقض حقوق بین الملل بشردوستانه با

اسکان یهودیان مهاجر در کرانه باختری در صدد تغییر ترکیب جمعیتی فلسطین برآمد (S/RES/465, 1980). احداث و توسعه بیش از دوپست شهرک یهودی‌نشین مسلح و تحت حفاظت نظامی، تلاش برای تغییر ترکیب جمعیتی در منطقه اشغالی، صادره زمین‌های بیشتر برای حفاظت از شهرک‌نشینان، و احداث جاده‌های مخصوص برای آنان زمینه‌هایی است که به موجب بند ۶ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو ناقض تعهدات قدرت اشغالگر محسوب می‌شود. این اقدامات نقض فاحش حقوق بین‌الملل و حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین است (Falk, 2001). مردم فلسطین نه تنها به دلیل آنکه طی بیش از نیم قرن همچنان تحت اشغال نظامی و سلطه بیگانه به سر می‌برند، بلکه به دلیل همین رفتارهای خلاف حقوق بین‌الملل از سوی قدرت اشغالگر از حق مقاومت با هر شیوه ممکن مطابق اصول منشور ملل متحد برخوردارند.

حق مقاومت مردم فلسطین بر حق تعیین سرنوشت استوار است. مجمع عمومی ملل متحد در مقدمه قطعنامه ۷۳/۴۳ خود انکار حق مسلم و سلب‌نشدنی تعیین سرنوشت، حاکمیت، استقلال مردم فلسطین، و حق بازگشت آوارگان فلسطینی و نیز اقدامات مکرر تجاوزکارانه اسرائیل علیه مردم منطقه را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی اعلام می‌کند (A/RES/73/43, 1982). مجمع عمومی در بند ۲ این قطعنامه مشروعیت مبارزه مردمان را برای استقلال، تمامیت سرزمینی، وحدت ملی، و آزادی از سلطه استعمار و بیگانه و اشغال خارجی، با هر شیوه‌ای، از جمله مبارزه مسلحانه، تأیید می‌کند. مجمع در ادامه در بند ۱۸ قطعنامه دولت‌هایی را که حق تعیین سرنوشت و استقلال مردمان تحت سلطه بیگانه، به‌ویژه مردم فلسطین، را به رسمیت نمی‌شناسند محکوم می‌کند و در بندهای ۲۳ و ۲۸ قطعنامه مزبور از همه دولت‌ها و نهادهای ذی‌ربط ملل متحد می‌خواهد مردم فلسطین را در مبارزات مشروع آنها کمک کنند (A/RES/73/43, 1982).

همچنین، در سال ۲۰۰۵، کمیسیون سابق حقوق بشر سازمان ملل متحد بر حق تعیین سرنوشت فلسطینیان تأکید و درخواست کرد: «همه کشورهای عضو و نهادهای مرتبط با سیستم ملل متحد مردم فلسطین را در تحقق حق تعیین سرنوشت آنها حمایت و کمک کنند» (Commission on Human Rights, 2005). اگرچه در این قطعنامه بر حق مقاومت مسلحانه تصریح نشده است، کمیسیون با استفاده از عبارات به‌کاررفته در قطعنامه تعریف تجاوز، مانند «مردمان تحت سلطه استعمار یا بیگانه یا اشغال خارجی»، و نیز با تصمیم‌گیری در بند ۴ قطعنامه و درج «حق تعیین سرنوشت و اعمال آن در مورد مردمان تحت سلطه استعمار یا بیگانه یا اشغال خارجی» در دستور جلسه شصت و دومین اجلاس خود و بررسی وضعیت فلسطین ذیل آن به طور تلویحی به حق این مردمان بر مقاومت اشاره کرده است.

دیدگاه ریچارد فالک، گزارشگر ویژه ملل متحد در موضوع حقوق بشر فلسطینیان، این است که در قضایایی که در روابط بین‌الملل بی‌سابقه است حقوق بین‌الملل همیشه نیازمند تفسیر بر

مبنای اصول و قواعد کلی است. در قضیه فلسطین ترکیبی از عوامل اشغال این سرزمین را متمایز می‌کند؛ از یک سو اشغال آن با حمله مسلحانه صورت گرفته است که در حقوق بین‌الملل ممنوع است و از سوی دیگر مردم فلسطین قربانی یک روند استعمارزدایی منقطع و ناتمام‌اند. بنابراین، این عوامل باید در ارزیابی ملاحظات امنیتی قدرت اشغالگر و مقاومت سازمان‌یافته مردمی که می‌خواهند حقوق تضییع شده خود را اعمال کنند در نظر گرفته شود (Falk, 2001). ایشان در کتاب حقوق بین‌الملل و انتفاضه الاقصی می‌نویسد: «... در حقوق بین‌الملل، مقاومت فلسطینیان در برابر اشغال حقی قانونی است ... عدم تبعیت اسرائیل از حقوق بین‌الملل، در مقام قدرت اشغالگر (و طرف مخاصمه) به معنی انکار اساسی حق تعیین سرنوشت و به طور کلی عدم رعایت چارچوب (حقوقی) اشغال نظامی است که به فلسطینیان حق مقاومت می‌دهد.» (Guarnieri, 2011)

از سوی دیگر، مبارزات آزادی‌بخش در اعمال حق تعیین سرنوشت مخاصمه مسلحانه بین‌المللی تلقی می‌شود (Uibopuu, 1982: 344; Espiell, 1980: Para. 97). در مواردی که قدرت سلطه‌گر، اعم از استعمارگر یا اشغالگر، با اعمال زور مردم تحت سلطه را از حق تعیین سرنوشت محروم کرده باشد، خود، مرتکب تجاوز نظامی می‌شود (Uibopuu, 1982: 344). به عبارت دیگر، قواعد ناظر بر دفاع مشروع، که در صورت حمله مسلحانه علیه یک کشور اعمال می‌شوند، توسعه یافته و درباره حمله مسلحانه علیه ملتی که هنوز دولت تشکیل نداده است تسری می‌یابد. بنابراین، مردمان تحت سلطه استعمار و اشغال نظامی در به‌کارگیری زور علیه قدرت‌های سلطه‌گر نه تنها منشور ملل متحد و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل سال ۱۹۷۰ در زمینه روابط دوستانه را نقض نمی‌کنند، بلکه مبارزات آن‌ها اعمال درست و نتیجه ضروری اصول مندرج در این اسناد است (Espiell, 1980: para. 95) و آن مردمان در واقع حق دفاع مشروع خود را در مفهوم ماده ۵۱ منشور ملل متحد اعمال کرده و در «مخاصمه مسلحانه» پیش‌بینی شده در بند ۴ ماده ۲ منشور وارد می‌شوند (Quoc Dinh et al., 1992: 493). زیرا قدرتی که با اقدامات زورمدارانه ملتی را تحت سلطه استعماری یا خارجی قرار دهد به‌صراحت عملی خلاف حقوق بین‌الملل مرتکب می‌شود (Espiell, 1980: para. 95). سازمان ملل متحد مبارزات ضد استعماری و اشغالگری را، با تفسیری موسع از ماده ۵۱ منشور، اقدامی مشروع در برابر «تهدید علیه صلح»، به مفهوم فصل هفتم منشور، محسوب کرده است (Quoc Dinh et al., 1992: 493).

شناسایی مشروعیت مبارزات آزادی‌بخش مردمان تحت استعمار و اشغال خارجی آثار مهمی در زمینه وضعیت حقوقی مبارزان و شیوه رفتار با آن‌ها به دنبال دارد. زیرا افرادی که در اعمال حق تعیین سرنوشت خود با قدرت استعماری یا اشغالگر مبارزه می‌کنند از حمایت‌های حقوق بین‌الملل بشردوستانه برخوردارند (Espiell, 1980: paras. 98 and 101). این تفسیر، امروزه، بر

اساس پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ دربارهٔ مخاصمات مسلحانهٔ بین‌المللی، تقویت می‌شود. زیرا، به موجب بند ۴ مادهٔ ۱ آن، مبارزات آزادی‌بخش ملت‌ها علیه سلطهٔ استعماری و اشغال خارجی و نیز رژیم آپارتاید در اعمال حق تعیین سرنوشت در فهرست انواع مخاصمات مسلحانهٔ بین‌المللی گنجانده شده است.

البته ناگفته پیداست که اگرچه دربارهٔ روش‌ها و ابزارهای مقاومت و مبارزهٔ مردم تحت اشغال مقررهٔ خاصی در حقوق بشردوستانه وجود ندارد، این‌گونه مبارزات نیز مشمول مقررات کلی حقوق بشردوستانه، مانند اصل تفکیک و ممنوعیت اقدامات تروریستی و ایجاد رعب و وحشت میان غیر نظامیان است. بنابراین، همهٔ اشکال مقاومت غیر خشونت‌آمیز مردم فلسطین، مانند عدم تبعیت از دستورها و آیین‌نامه‌های قدرت اشغالگر، بی‌تردید مجاز تلقی می‌شود. مبارزهٔ خشونت‌آمیز از نوع سنگ‌پرانی مردم و حتی استفاده از سلاح‌های ابتدایی، مانند راکت، علیه نیروی نظامی قدرت اشغالگر و شهرک‌نشینان مسلحی که به صورت غیر قانونی در سرزمین اشغالی سکنی گزیده‌اند، به نظر می‌رسد کاملاً مجاز باشد (Falk, 2001). با توجه به اوضاع و احوال حاکم در فلسطین، سخت است که حمایت از مقاومت مسلحانهٔ فلسطینیان از نظر حقوقی قابل اعتراض تلقی شود (Falk, 2001). البته این موضوع به‌هیچ‌وجه اقدامات استشهادی فلسطینیان علیه اهداف غیر نظامی را شامل نمی‌شود؛ همچنان که این محدودیت دربارهٔ اقدامات خشونت‌آمیز و تروریسم دولتی قدرت اشغالگر نیز صادق است. در شرایطی که جامعهٔ بین‌المللی توانایی و ارادهٔ لازم را برای حمایت مؤثر از مردم فلسطین و تضمین حقوق آنان ندارد و با توجه به عواملی همچون طولانی شدن غیر متعارف اشغال نظامی، عدم رعایت حقوق بشردوستانه از سوی اشغالگر، و ناتوانی ملل متحد بر اجرای تصمیمات متعدد خود فلسطینیان هیچ گزینه‌ای جز مبارزه و مقاومت حتی با سلاح‌های ابتدایی، چون سنگ و راکت، ندارند.

تعهدات جامعهٔ بین‌المللی در قبال نقض حق تعیین سرنوشت مردم

فلسطین

امروزه بدون تردید حق تعیین سرنوشت از مصادیق بارز تعهدات ارگاومنس (تعهدات جامعهٔ بین‌المللی)^۱ و قواعد آمره^۲ محسوب می‌شود (Espie, 1980: paras. 70-74; Yearbook ILC, (1966, vol. II: p. 270). نقض این‌گونه تعهدات بین‌المللی از سوی قدرت اشغالگر آثاری برای همهٔ دولت‌ها به دنبال دارد.

1. erga omnes

2. jus cogens

۱. ارگاوومنس و آمره بودن حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت حقی است بنیادین و جمعی متعلق به مردم که برخی نویسندگان آن را برخوردار از خصلت ارگاوومنس و برخی دیگر آن را جزء قواعد آمره دسته‌بندی می‌کنند (Cassese, 1993: 170-172).

اصطلاح تعهدات ارگاوومنس توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، در سال ۱۹۷۰، در قضیه بارسلونا تراکشن به کار رفت و منظور از آن تعهداتی است که در مقابل تعهدات متقابل دولت‌ها دارای نفع حقوقی برای همه است و همه دولت‌ها در رعایت آن ذی‌نفع‌اند (ICJ, 1970: paras. 33-34). اما شناسایی این ویژگی برای حق تعیین سرنوشت به نوعی در میثاقین ۱۹۶۶ حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی صورت گرفته بود. به موجب ماده ۱ مشترک میثاقین همه مردمان از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و همه دولت‌ها متعهدند آن را رعایت کنند و شرایط لازم برای تحقق آن را فراهم آورند. امروزه درباره ارگاوومنس بودن تعهدات ناشی از حق تعیین سرنوشت تردیدی وجود ندارد. دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در قضیه نامیبیا اعلام کرد که خاتمه نظام سرپرستی و اعلام غیر قانونی بودن حضور افریقای جنوبی در نامیبیا درباره همه دولت‌ها قابل استناد است؛ به این مفهوم که وضعیت ناشی از نقض مستمر حقوق بین‌الملل به صورت ارگاوومنس غیر قانونی^۱ محسوب می‌شود (ICJ, 1971: para. 126). دیوان در قضیه تیمور شرقی نیز، با تأیید ادعای پرتغال دال بر وجود این ویژگی در حق تعیین سرنوشت، بر این موضوع صحه گذاشت (ICJ, 1995: para. 29). دیوان همچنین در رأی مشورتی خود در قضیه دیوار حایل با یادآوری رأی ۱۹۷۱ خود بر ارگاوومنس بودن تعهدات ناشی از حق تعیین سرنوشت تأکید می‌کند (ICJ, 2004: paras, 88, 155).

پذیرش آسان ارگاوومنس بودن تعهدات ناشی از حق تعیین سرنوشت شاید انعکاسی از این واقعیت است که آثار حقوقی مترتب بر آن تقریباً کم‌اهمیت است (Saul, 2011: 632). زیرا ایده اصلی مفهوم ارگاوومنس این است که همه دولت‌ها بتوانند رعایت این‌گونه تعهدات را مطالبه کنند. این در حالی است که اصولاً حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل به صورت هنجار ظهور یافته و تثبیت شده که همه دولت‌ها در ترویج و احترام به آن تعهد دارند (Human Rights Committee, General Comment 12: paras. 2, 6). این امر آنتونیو کاسسه را به تردید واداشته که دسته‌بندی حق تعیین سرنوشت در زمره منابع تعهدات ارگاوومنس چیزی به آن بیفزاید (Cassese, 1995: 134).

کمیسیون حقوق بین‌الملل بین تعهدات ارگاوومنس و قواعد آمره ارتباطی نزدیک برقرار

1. *Illégal erga omnes*

کرده و «تفاوت در تأکید» را فرق آن دو اعلام می‌کند. در حالی که قواعد امره حقوق بین‌الملل عام بر اولویتی که باید به برخی تعهدات بنیادین داده شود تمرکز می‌کند، تمرکز تعهدات ارگاو منس اساساً بر منافع حقوقی است که همه دولت‌ها در رعایت شدن آنها ذینفع هستند (Saul, 2011: 633). بنابراین، به موجب ماده ۴۸ طرح مواد مسئولیت بین‌المللی دولت، هر دولتی مجاز است به مسئولیت دولت متخلف استناد کرده و به نفع دولت زیان‌دیده درخواست جبران خسارت کند. اما هیچ تعهد اضافی دیگری بر نقض چنین تعهداتی مترتب نیست (Saul, 2011: 633).

اما منظور از قاعده امره بین‌المللی، به موجب ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین حقوق معاهدات، قاعده‌ای است که از سوی جامعه بین‌المللی دولت‌ها در کلیت آن، به‌منزله قاعده‌ای تخلف‌ناپذیر، به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، قاعده امره باید از سوی اکثریت غالب اعضای جامعه بین‌المللی به‌منزله چنین قاعده‌ای پذیرفته شود. در اینکه آیا حق تعیین سرنوشت از وضعیت قاعده امره برخوردار شده یا خیر بین صاحب‌نظران اختلاف نظر وجود دارد. برخی نویسندگان حق تعیین سرنوشت را در کلیت آن و در هر دو بعد داخلی و خارجی دارای چنین خصلتی می‌دانند. مثلاً، آقای اوراخلا شویلی^۱ بر آن است که «حق تعیین سرنوشت به دلیل اهمیت آن بدون تردید جزء قواعد امره است.» (Orakhelashvili, 2006: 51). از این دسته نویسندگان می‌توان به پروفیسور یان برانلی (Brownli, 2008: 515) و رایس (Raic, 2002: 289) اشاره کرد. این رویکرد به این دلیل مورد انتقاد واقع شده است که اعمال حق تعیین سرنوشت در بعد داخلی را با شکل و ساختار دموکراتیک دولت مرتبط می‌داند؛ در حالی که چنین توافقی بین دولت‌ها وجود ندارد (Saul, 2011: 634).

اما برخی دیگر از صاحب‌نظران بر آن اند که حق تعیین سرنوشت در قلمروی خاص، یعنی در خصوص مردمان تحت سلطه استعمار و اشغال بیگانه، قاعده امره تلقی می‌شود. برخی اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل، هنگام تفسیر ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات، حق تعیین سرنوشت را در مفهوم استقلال برای مستعمرات جزء قواعد امره بین‌المللی تلقی کرده‌اند (Yearbook ILC, 1966, vol. II: 248). مخبر ویژه کمیسیون فرعی جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها نیز در گزارشی که در سال ۱۹۸۰ درباره مردمان تحت سلطه استعمار و اشغال بیگانه، با عنوان «حق تعیین سرنوشت: اعمال قطعنامه‌های ملل متحد»، تهیه کرد، با استناد به برخی اعلامیه‌های صادره از سوی برخی دولت‌ها، در سال ۱۹۶۶، در جریان مباحث پیش‌نویس مواد کنوانسیون حقوق معاهدات در کمیسیون حقوق بین‌الملل و نیز در کنفرانس وین حقوق معاهدات ۱۹۶۹، حق تعیین سرنوشت را از مصادیق قاعده امره اعلام کرد (Espie, 1980: paras. 71-87). نظر ایشان این است که امره بودن حق تعیین سرنوشت به طور گسترده

1. Orakhelashvili

پذیرفته شده است؛ چه به دلیل آنکه ویژگی آمره بودن از خصوصیات آن است و چه از آنجا که این اصل پیش شرط اعمال و تحقق مؤثر حقوق بشر تلقی می‌شود (Espie, 1978: para. 75). نویسنده دیگری، با اذعان به اینکه جامعه بین‌المللی تحقق حق تعیین سرنوشت داخلی در قلمرو کشورهای موجود را بر نمی‌تابد، رویه و اظهارات دولت‌ها راجع به حق تعیین سرنوشت خارجی مردمان تحت سلطه استعمار و اشغال بیگانه را، به‌ویژه در مورد نامیبیا، فلسطین و صحرای غربی، درباره آمره بودن این حق کافی می‌داند (Hannikainen, 1988: 385-416; cited in Saul, 2006: 637-638). ایشان با استناد به قطعنامه شماره ۳۵/۱۱۸ مجمع عمومی، که «هر گونه موافقت‌نامه و ترتیبات یا اقدامات یک‌جانبه از سوی قدرت‌های استعماری و نژادپرست را، که حق سلب‌نشده‌ی مردمان تحت سلطه استعمار بر تعیین سرنوشت و استقلال را نادیده بگیرد یا انکار نماید، قاطعانه رد می‌کند»، بر آن است که مجمع عمومی ظاهراً مفهوم قاعده آمره را در نظر داشته است (Hannikainen, 1988: 382; cited in Saul, 2006: 638). بدین ترتیب، به نظر می‌رسد حق تعیین سرنوشت در بعد خارجی، یعنی حق مردمان تحت سلطه خارجی بر رهایی از یوغ بیگانه، از مصادیق قاعده آمره بین‌المللی تلقی می‌شود.

۲. آثار مترتب بر نقض حق تعیین سرنوشت برای جامعه بین‌المللی

نقض حق تعیین سرنوشت مردم تحت سلطه بیگانه و اشغال نظامی، به‌منزله تعهد ارگاوونس و قاعده آمره بین‌المللی، آثاری را برای همه دولت‌ها و جامعه بین‌المللی به دنبال دارد. از یک سو، به موجب مواد ۵۳ و ۶۴ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ حقوق معاهدات هر گونه موافقت‌نامه مغایر با حق تعیین سرنوشت، که به‌ویژه در دوره اشغال نظامی بین قدرت اشغالگر و نمایندگان مردم تحت اشغال منعقد شود و به واگذاری بخشی از سرزمین اشغال‌شده بینجامد، باطل است. از سوی دیگر، به موجب مواد ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸، پیش‌نویس مواد مربوط به مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، که در سال ۲۰۰۱ از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه و نهایی شد، همه دولت‌ها متعهدند:

- برای پایان بخشیدن به هرگونه نقض خطیر چنین تعهداتی از طرق قانونی همکاری کنند؛
- وضعیت حاصل از نقض تعهدات مزبور را به رسمیت نشناسند؛
- و در حفظ آن وضعیت قدرت اشغالگر یا استعماری را کمک یا همراهی نکنند.

۲.۱. به رسمیت نشناختن وضعیت غیر قانونی و خودداری از کمک به استقرار آن

بر اساس اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، کشورها نباید وضعیت غیر قانونی را به رسمیت بشناسند و به استقرار آن کمک کنند؛ به‌ویژه هنگامی که این وضعیت از نقض قواعد آمره ناشی

شده باشد (مسئولیت بین‌المللی دولت، ماده ۴۱). کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش‌نویس مواد مربوط به مسئولیت دولت‌ها اعلام کرد: «یاری رساندن به کشور دیگر در تخلف بین‌المللی غیر قانونی و موجب مسئولیت است.» (مسئولیت بین‌المللی دولت، ماده ۱۶). سازمان ملل متحد نیز به دفعات از کشورها خواسته است به کشورهایی که حق تعیین سرنوشت یک ملت را نقض و انکار می‌کنند کمک نکنند.

سازمان ملل متحد درباره سیاست‌ها و اقدامات غیر قانونی اسرائیل در فلسطین از کشورها خواسته است به ادامه این وضعیت کمک نکنند. شورای امنیت در سال ۱۹۸۰ از همه کشورها خواست: «از اعطای کمک به اسرائیل به‌ویژه در زمینه اسکان در اراضی اشغالی خودداری کنند.» (S/465, 1 Mars 1980). مجمع عمومی نیز از کشورها خواست: «هیچ‌گونه تغییر را در سرزمین‌های اشغالی از سوی اسرائیل به رسمیت نشناسد و از انجام دادن اعمالی که ممکن است اسرائیل از آن در راه دستیابی به سیاست‌های استعماری و انضمام سرزمین استفاده کند، از جمله اعطای کمک، خودداری کنند.» (A/RES/35/1227 (C), 1980). و در قطعنامه‌ای دیگر تأکید می‌کند: «کمک نظامی و اقتصادی و سیاسی در اختیار اسرائیل قرار ندهند و در نتیجه اسرائیل را از ادامه تجاوز و اشغال و عدم توجه به تعهداتش در قبال منشور ملل متحد بازدارند.» (A/RES/ES-7/4, 1989 : para. 9). و بالاخره دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی خود درباره ساخت دیوار حایل از سوی اسرائیل در سرزمین‌های فلسطینی، با تفسیر ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های ژنو، تعهد هر دولت عضو را، حتی اگر درگیر مخاصمات مسلحانه نباشد، تضمین اجرای مقررات آن‌ها استنباط کرد (ICJ, 2004: para. 158). به عبارت دیگر، تعهد مذکور در ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های ژنو در زمره تعهدات ارگاو منس است. بر این مبنا، دیوان اظهار می‌کند که با توجه به ماهیت و اهمیت حقوق و تعهدات نقض شده «همه کشورها موظفاند وضعیت غیر قانونی ناشی از ساخت دیوار را به رسمیت نشناسند و برای حفظ وضعیت ایجادشده در اثر ساخت دیوار هیچ کمک و مساعدتی نکنند ...» دیوان همچنین اعلام می‌کند همه دولت‌های عضو کنوانسیون‌های ژنو باید اسرائیل را به رعایت حقوق بین‌الملل بشردوستانه مندرج در این کنوانسیون‌ها وادار کنند و مراقب باشند به موارد نقض حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در اثر ساخت دیوار پایان داده شود (ICJ, 2004: para. 159).

۲.۲. کمک مادی و معنوی به مردم فلسطین در مبارزات آزادی‌بخش ملی آن‌ها

نقض مستمر تعهدات بین‌المللی و حقوق انکارناپذیر مردم فلسطین از سوی اسرائیل و عدم توجه آن به قطعنامه‌های سازمان ملل نه تنها به مبارزات آزادی‌بخش ملت فلسطین مشروعیت می‌بخشد، بلکه حق یا وظیفه کشورهای دیگر را برای کمک به این نهضت ملی به دنبال دارد. جامعه بین‌المللی نه تنها دارای تعهد سلبی به عدم مخالفت با اعمال حق تعیین سرنوشت است،

بلکه در کمک به تحقق آن تعهد ایجابی دارد (Melik and Christophe, 1992: 25). مجمع عمومی نه تنها «مشروعیت مبارزه ملل تحت سلطه استعمار و بیگانگان (...)

برای احقاق حق تعیین سرنوشت به هر طریق ممکن» را به رسمیت شناخته است و اظهار می کند این ملت‌ها حق دارند «هرگونه کمک مادی و معنوی دریافت کنند» (A/RES/6649, 1970)، بلکه حتی «تلاش کرده است ایده تکلیف کمک به جنبش‌های آزادی‌بخش را ترویج کند.» (Uibopuu, 1982: 345). نظیر آن را در مورد مبارزات استقلال طلبی مردم نامیبیا شاهد بودیم. وقتی سواپو به عملیات نظامی علیه دولت افریقای جنوبی دست می‌زد، بسیاری از کشورها کمک مادی در اختیار آن قرار می‌دادند، سازمان ملل متحد از سواپو حمایت مالی می‌کرد، و آنگولا اجازه داده بود سواپو از قلمرو کشورش به منزله پایگاه عملیاتی استفاده کند (جان کوئیگیلی، ۱۳۷۲: ۳۰۹).

در زمینه کمک کشورهای ثالث به این نوع مبارزات بین کشورهای غربی و سایر کشورها و نیز بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد (Shaw, 2003: 1037-1038). بعضی از نویسندگان غربی دلیل قانونی نبودن مساعدت کشورهای ثالث به جنبش‌های آزادی‌بخش را عدم اجماع اعضای مجمع عمومی ملل متحد در این موضوع هنگام تصویب قطعنامه «اصول حقوق بین‌الملل» می‌دانند (Thurer and Burri, 2008: para. 15). این استدلال بدون تردید پذیرفتنی نیست. زیرا اولاً درباره بسیاری از قواعد حقوق بین‌الملل نیز اجماع جهانی وجود ندارد. ثانیاً قطعنامه مذکور به شیوه اجماع تصویب نشده، بلکه در مورد آن رأی‌گیری به عمل آمده و با اکثریت آرا به تصویب رسیده است. ثالثاً مجمع عمومی در این قطعنامه به صراحت اعلام کرده که جنبش‌های آزادی‌بخش می‌توانند در مبارزات خود برای اعمال حق تعیین سرنوشت در برابر اقدامات زورمدارانه قدرت سلطه‌گر از کشورهای دیگر، مطابق اصول منشور، کمک درخواست و دریافت کنند (A/RES/2625 (XXV), 1970, para. 5, principle 5). البته عبارت‌پردازی مبهم اعلامیه فوق، یعنی عبارت «دریافت کمک و پشتیبانی مطابق اصول منشور»، موجب تردید در شناسایی حق دفاع مشروع ذاتی مردمان تحت سلطه بیگانه شده است.

برخی دیگر از نویسندگان غربی نیز با این استدلال که قطعنامه (xx) ۲۱۰۵، ۲۰ دسامبر سال ۱۹۶۵، با رأی منفی کشورهای غربی مواجه بوده است و در ماده ۷ قطعنامه تعریف تجاوز سال ۱۹۷۴ عبارت «دریافت کمک و پشتیبانی مطابق اصول منشور» استفاده شده است بر آن اند که کمک کشورهای ثالث را باید به حمایت معنوی و دیپلماتیک محدود دانست (Malanczuk, 1997: 337; Uibopuu, 1982: 345). با وجود این، ایشان می‌پذیرند که چنانچه جنبش آزادی‌بخش یا مردمی، که جنبش به نمایندگی از آن مبارزه می‌کند، قربانی حمله مسلحانه باشد، مداخله کشورهای دیگر بر مبنای دفاع مشروع جمعی می‌تواند قانونی تلقی شود (Malanczuk, 1997: 338).

بنابراین، بر اساس این دیدگاه حداقلی نیز مردم فلسطین، که به کرات مورد تهاجم ارتش

اشغالگر بوده‌اند و جان و مال آنان هر روز در معرض تهدید است، می‌توانند با درخواست کمک‌های مادی و معنوی به دفاع از خود مبادرت و سرزمین‌های اشغالی خود را آزاد کنند. مجمع عمومی در قطعنامه‌های خود از کشورهای عضو سازمان خواسته تا کمک‌های مادی و معنوی خود را از نهضت آزادی‌بخش فلسطین دریغ نکنند (A/RES/2708, 1970; A/RES/2787, 1971) و با قطع کمک‌های خود به اسرائیل این دولت را در عرصه بین‌المللی منزوی سازند (A/RES/39/146 (B), 1989).

مخبر ویژه کمیسیون فرعی جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها نیز در گزارش خود در سال ۱۹۸۰ اعلام می‌کند که ملت‌های تحت سلطه حق دارند در اعمال حق تعیین سرنوشت خود و در مبارزات و مقاومت در برابر اقدامات زورمدارانه از سایر دولت‌ها مطابق اهداف و اصول منشور ملل متحد کمک و مساعدت درخواست و دریافت کنند (Espiell, 1980: paras. 91-92). ایشان، با استناد به قطعنامه (xxviii) ۳۱۰۳، ۱۲ دسامبر سال ۱۹۷۳، مجمع عمومی و نیز بند ۴ ماده ۱ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹، مبارزات آزادی‌بخش را مخاصمه مسلحانه داخلی تلقی نمی‌کند و بر این مبنا معتقد است دولت‌های ثالث تعهدی به عدم مداخله ندارند، بلکه تعهد ایجابی دارند که به مردم در حال مبارزه با سلطه خارجی به صورت فردی یا جمعی کمک کنند (Espiell, 1980: paras. 96, 97 and 103).

شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد نیز در سال ۱۹۷۵ اعلام می‌کند که شناسایی مشروعیت مبارزه مردم تحت سلطه خارجی برای کسب آزادی و استقلال توسط مجمع عمومی و شورای امنیت و دیگر ارکان ملل متحد این نتیجه را به دنبال دارد که نظام ملل متحد باید سازماندهی همه کمک‌های معنوی و مادی به مردمان تحت سلطه خارجی و جنبش‌های آزادی‌بخش آن‌ها را بر عهده بگیرد (ECOSOC/Res/1978 (LIX), 1975: para. 2).

کشورهای غربی نیز پس از مخالفت‌های اولیه در دهه ۶۰ میلادی حداقل پذیرفته‌اند که یک تعهد حقوقی مبنی بر عدم به‌کارگیری زور جهت جلوگیری از اعمال حق تعیین سرنوشت از سوی مردمان تحت سلطه خارجی وجود دارد (Malanczuk, 1997: 336; Shaw, 2003: 1037).

نتیجه‌گیری

مقاومت و مبارزه مردم فلسطین در برابر اشغال نظامی و سیاست توسعه‌طلبانه قدرت اشغالگر در مصادره زمین‌های کشاورزی و تخریب خانه‌ها و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین و انتقال بخشی از یهودیان مهاجر به سرزمین‌های اشغالی در حالی از سوی کشورهای غربی اقدامات تروریستی تلقی می‌شود که مردم فلسطین با برخورداری از هویت تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی

از اوایل قرن بیستم، پس از تجزیه امپراتوری عثمانی، مانند سایر مردمان ساکن در قلمرو آن، به‌مثابه یک ملت مستقل به رسمیت شناخته شده‌اند. مردم فلسطین در اعمال حق تعیین سرنوشت خود تلاش‌های زیادی طی بیش از نیم قرن اشغال نظامی به عمل آورده‌اند. اما هیچ‌یک از اقدامات مسالمت‌آمیز، از جمله مذاکرات صلح جهت بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی، سرانجام خوشی برای فلسطینیان به دنبال نداشت.

بدین ترتیب، در شرایطی که جامعه بین‌المللی توانایی و اراده لازم را برای واکنش مؤثر در برابر اشغالگری و جنایات اسرائیل، از جمله چند مورد تهاجم نظامی گسترده به نوار غزه و محاصره کامل این منطقه در چندین دهه و ترور رهبران جنبش مقاومت فلسطینی، ندارد، فلسطینیان هیچ گزینه‌ای جز مبارزه مسلحانه، حتی با سلاح‌های ابتدایی، چون سنگ و راکت، ندارند.

حق مقاومت و مبارزه مردمان تحت سلطه استعماری و بیگانه به صورت مبارزات آزادی‌بخش بر مبنای حق تعیین سرنوشت در اسناد متعدد بین‌المللی به‌ویژه قطعنامه‌های مجمع عمومی به رسمیت شناخته شده است. مشروعیت مقاومت و مبارزات مردم تحت سلطه آثار حقوقی عدیده‌ای به دنبال دارد. با توجه به قاعده آمره بودن حق تعیین سرنوشت و ارگاوونس بودن تعهدات ناشی از آن در بعد خارجی، نقض فاحش آن از سوی قدرت اشغالگر در فلسطین تعهدات سلبی و ایجابی برای کشورهای دیگر در پی دارد. اعضای جامعه بین‌المللی نه تنها باید از شناسایی وضعیت غیر قانونی ناشی از اشغالگری خودداری کنند و به قدرت اشغالگر در حفظ آن وضعیت کمک نکنند، بلکه باید کمک‌های معنوی و مادی خود را از ملت تحت سلطه به منظور پایان بخشیدن به نقض قواعد آمره و اشغالگری دریغ نورزند. در همین زمینه بسیاری از قطعنامه‌های ملل متحد کشورهای دیگر را به اعطای کمک‌های معنوی و مادی به مردم در حال مبارزه با قدرت اشغالگر ترغیب کرده‌اند. حتی اگر محتوای این قطعنامه‌ها الزام‌آور تلقی نشود، چنان که برخی نویسندگان غربی به دلیل مخالفت‌های کشورهای غربی و عدم حصول اجماع در مفاد آن‌ها چنین باوری دارند، این قطعنامه‌ها هر گونه کمک از جمله کمک‌های مادی را تجویز می‌کنند.

منابع

الف) فارسی

۱. اخوان خرازیان، مهناز (۱۳۸۶). «تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد»، مجله حقوقی، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، ش ۳۶، صص ۹۵-۱۴۲.
۲. حبیب‌زاده، توکل (۱۳۸۳). «پایان نظام نمایندگی انگلستان در فلسطین و شکل‌گیری رژیم

- صهیونیستی»، در مجموعه مقالات همایش فلسطین از منظر حقوق بین الملل، گروه حقوق دانشگاه شهرکرد، صص ۲۵۶-۳۱۹.
۳. فرخزاد، مهسا (۱۳۹۲). «تحولات عناصر تشکیل دولت با تکیه بر موضوع فلسطین»، رساله دکتری حقوق بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۴. کوئیگی، جان (۱۳۷۲). فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت، ترجمه سهیلا ناصری، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران.
۵. مسئولیت بین المللی دولت (۲۰۰۱). پیش نویس و شرح مواد تهیه شده توسط کمیسیون حقوق بین الملل، ترجمه نصرت الله حلمی، نشر میزان.

ب) منابع لاتین

- کتب و مقالات

6. Abi-Saab Georges (1985). "War of Nationla Liberation and the Law of war", in Richard Falk, Friedrich Kratochwil and Saul H. Mendlovitz (eds.), *International Law: A Contemporary Perspective*, Boulder, Co: Westriew.
7. Brownlie Ian (1998). *Principles of Public International Law*, fifth Edition, Clarendon Press, Oxford.
8. Cassese Antonio (199۵). *Self-determination of Peoples: A Legal reappraisal*, Cambridge: Cambridge University Press.
9. Cristescu Aureliu (1981). "The Right to Self-determination: Historical and Current Development on the Basis of United Nations Instruments", available at: http://shr.aaas.org/article15/Refrence_Materials/E_CN.4_Sub.2_404.Rev.1_Eng.pdf.
10. Dweik Musa (1997), "Settlement and the Palestinian Right to Self-determination", in *Palestine-Israel Journal*, Vol.4 No.2, available at: <http://www.pij.org/details.php?id=478>
11. Encyclopædia Britannica, (2013), "self-determination", Encyclopædia Britannica Online, Encyclopædia Britannica Inc., , available at: <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/533380/self-determination> (accessed on 3/3/2015).
12. Espiell Hector Gros (1978). *Implementation of United Nations Resolutions relating to the Rights of Peoples under Colonial and Alien Domination to Self-Determination*, Commission of Human Rights, Sub-Commission on Prevention of Discrimination and Protection of Minorities, E/CN.4/Sub.2/405 (vol. I), 20 June, available at: <http://unispal.un.org/UNISPAL.NSF/0/BE1DDCB608178D7685256DE100727E8F>
13. Espiell Hector Gros (1980). *The Right to Self-Determination: Implementation of United Nations Resolutions*, E/CN.4/Sub.2/405/Rev.1, New York: United Nations, available at: <http://daccess-ods.un.org/TMP/2793836.29560471.html>
14. Falk Richard (2001). "Azmi Bishara, the Right of Resistance, and the Palestinian Ordeal", *Journal of Palestine Studies* 122, vol. 31, No 2, available at:

- <http://www.palestine-studies.org/jps/fulltext/41114>
15. Ginther K. (1982). "*Liberation Movements*", Encyclopedia of Public International Law (EPIL) 3.
 16. Griffioen Christine (2010). Self-determination as a Human Right. The Emergency Exit of Remedial Secession, Science Shop of Law, Economics and Governance, Utrecht University, August, available at: <http://www.peacepalacelibrary.nl/ebooks/files/335882129> (accessed on 3/3/2015)
 17. Griffiths Martin (2003). "*self-determination, International society and World Order*", Macquarie Law Journal, No 3, available at: <http://www.austlii.edu.au/au/journals/MqLJ/2003/3.html> (accessed on 3/3/2015).
 18. Guarnieri Mya (2011), "*Palestinian right to fight occupation not only moral, but legal as well*", Dec. 22, , available at: <http://972mag.com/on-the-palestinian-legal-right-to-fight-the-occupation/30855/> (accessed 20/10/2014)
 19. Hannikainen (1988). Peremptory Norms (Jus Cogens) in International Law, Historical Development,
 20. Information Clearing House (2008), "*Resistance to Israeli Occupation – a Right?*", December 29, , available at: <http://www.informationclearinghouse.info/article21559.htm>
 21. Malanczuk Peter (1997). Akhurst's Modern Introduction to International Law, 7th revised edition, Routledge.
 22. Melik O. and Christophe G. (1992). The Right of Peoples to Self-Determination and to Permanent Sovereignty over their Natural Resources Seen from a Human Rights Perspective, Part of a series of Human Rights Program of the Europe-Third World Centre (CETIM), 18 December, available at: <http://www.cetim.ch/en/documents/bro12-auto1-A4-an.pdf>
 23. Orakhelashvili (2006). Peremptory Norms in International Law, Oxford: Oxford University Press.
 24. Quoc Dinh N., Dailler P. et Pellet A. (1992). Droit International Public, 4 ed., L.G.D.J.
 25. Raic D., (2002). Statehood and the Law of Self-determination, the Hague: Martinus Nijhoff.
 26. Saul Matthew (2011). The Normative Status of Self-Determination in International Law: A Formula
 27. Shaw Malcom N. (2003). International Law, 5th edition, Cambridge University Press.
 28. Shaw Malcom N., (2008). International Law, 6th edition, Cambridge University Press.
 29. The Guardian (2014). EU parliament backs Palestinian state 'in principle', December 17, available at: <http://www.theguardian.com/world/2014/dec/17/eu-parliament-backs-palestine-state>
 30. The Human Rights Committee's General Comment on Self-Determination adopted in 1984, HRI/GEN/1/Rev.1, 1994.
 31. The Irish Times (2014). "*European Parliament supports recognition of Palestine*", December 18, available at: <http://www.irishtimes.com/news/world/european-parliament-supports-recognition-of-palestine-1.2041494>
 32. Thurer Daniel and Burri Thomas (2008). "*Self-determination*", in Max Planck

Encyclopedia of Public International law, available at: <http://opil.ouplaw.com/view/10.1093/law:epil/9780199231690/law-9780199231690-e873?rskey=MEfCYK&result=1&prd=EPIL> (accessed on 3/3/2015)

33. Uibopuu (1982), "War of National Liberation", EPIL 4.
34. UNISPAL (1978). The Origins and Evolution of the Palestine Problem, Part I: 1917-1947, Title: "The working of the Mandates System ", available at: <http://domino.un.org/UNISPAL.NSF/181c4bf00c44e5fd85256cef0073c426/aeac80e740c782e4852561150071fdb0> (accessed on 3/3/2015)
35. Yash Ghai (2001). Human Rights and Social Development Toward Democratization and Social Justice, United Nations Research Institute for Social Development Program on Democracy, Governance and Human Rights, Paper Number 5, October.

ج) اسناد بين المللى و منطقه‌اى

31. A/RES/1514 (XV), Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples, 14 December 1960, www.un.org/documents/ga/res/15/ares15.htm.
32. A/RES/181(II) of 29 November 1947, <http://www.un.org/documents/ga/res/2/ares2.htm>.
33. A/RES/2105 (XX), 20 December 1965.
34. A/RES/2533 (XXIV), 10 December 1969.
35. A/RES/2625 (XXV), 24 October 1970, available at: <http://www.un.org/documents/net/a25r2625.htm>.
36. A/RES/2625 (XXV), 24 October 1970, Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Cooperation among States in Accordance with the Charter of the United Nations, , available at: www.un.org/documents/ga/res/25/ares25.htm
37. A/RES/2708, 14 December 1970.
38. A/RES/2787 (XXVI), 6 December 1971.
39. A/RES/2936 (XXVII), 13 December 1972.
40. A/RES/3070 (), 30 November 1973.
41. A/RES/3103 (XXVIII), 12 December 1973, 28th Session, Basic principles of the legal status of the combatants struggling against colonial and domination and racist regimes, available at: <http://daccess-ods.un.org/TMP/6536352.63442993.html>.
42. A/RES/3236 (XXIX), 22 November 1974.
43. A/RES/3237 (XXIX), 22 November 1974.
44. A/RES/3314 (XXIX), 1974.
45. A/RES/35/1227 (C), December 1980.
46. A/RES/39/146 (B), 14 December 1989.
47. A/RES/43/177, 15 December 1988.
48. A/RES/52/250, 13 July 1998, "Participation of Palestine in the work of the United Nations".
49. A/RES/6649, 30 November 1970.
50. A/RES/69/165, 18 Dec. 2014 , available at: <http://www.un.org/fr/ga/69/resolutions.shtml>.

51. A/RES/69/241, 19 Dec. 2014, available at: <http://www.un.org/fr/ga/69/resolutions.shtml>.
52. A/RES/73/43, 3 December 1982, Importance of the universal realization of the right of peoples to self-determination and of the speedy granting of independence to colonial countries and peoples for the effective guarantee and observance of human rights, available at: <http://www.un.org/documents/ga/res/37/a37r043.htm>.
53. A/RES/ES-7/4, 19 August 1989.
54. African (banjul) Charter on Human and Peoples' Rights, 27 June 1981, OAU Doc. CAB/LEG/67/3 rev. 5, 21 I.L.M. 58 (1982), entered into force 21 October 1986, available at: http://www.achpr.org/files/instruments/achpr/banjul_charter.pdf
55. Commission on Human Rights (2005), "Situation in Occupied Palestine", Resolution 2005/1 7 April, in Report on the sixty-first session, 14 March-22 April 2005, E/CN.4/2005/134 (Part I), available at: <http://www.un.org/en/terrorism/pdfs/2/G0514744.pdf>
56. ECOSOC/Res/1978 (LIX), 31 July 1975.
57. Human Rights Committee, General Comment 12 (1994), Article 1 (Twenty-first session, 1984), Compilation of General Comments and General Recommendations Adopted by Human Rights Treaty Bodies, U.N. Doc. HRI/GEN/1/Rev.1 at 12.
58. ICJ Report (2004), Advisory Opinion on Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestine Territory, 9 July.
59. ICJ Reports (1971), Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970) (Advisory Opinion).
60. ICJ Reports (1975), Western Sahara (Advisory Opinion).
61. ICJ Reports (1995), Timor Oriental,
62. ICJ Reports 1970, Barcelona Traction, Light and Power Company, Ltd. (Belgium v. Spain) (Second Phase).
63. Organization of Islamic Cooperation, (1999), Convention of the Organization of the Islamic Conference on Combating International Terrorism, http://www.oic-oci.org/english/convention/terrorism_convention.htm (accessed on 6/3/2015)
64. Palestine National Council (1988), Declaration of Independence, Algiers, 15 November.
65. Recommandation générale XXI (48), adoptée à la 1147e séance, le 8 mars 1996.
66. S/RES/242 (1967) 22 November 1967, available at: <http://www.un.org/Depts/dpi/palestine/ch3.pdf>
67. S/RES/465 (1980), 1 Mars 1980, available at: <http://unispal.un.org/UNISPAL.NSF/0/5AA254A1C8F8B1CB852560E50075D7D5>
68. Vienna Declaration and Program of Action, 1993, available at: [www.unhcr.ch/huridocda/huridocda.nsf/\(symbol\)/a.conf.157.23.en](http://www.unhcr.ch/huridocda/huridocda.nsf/(symbol)/a.conf.157.23.en)
69. Yearbook ILC, 1966, vol. II, available at: http://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/commentaries/1_1_1966.pdf